

Critical Studies in Texts & Programs of Human Sciences,
Institute for Humanities and Cultural Studies (IHCS)
Monthly Journal, Vol. 21, No. 6, Summer 2021, 97-120
Doi: 10.30465/CRTLS.2021.33064.1987

There Is Another, So I am

A Critique on the Book *Deadly Identities*

Shahab Dalili*

Abstract

Numerous works and research have been written and published regarding the study and critique of the situation in the Middle East region. One of the most important analytical approaches in this regard is the analysis of identity conflicts. Regional and international thinkers and experts have analyzed the current situation in the Middle East from this perspective. Amin Maalouf, a Lebanese-French national, focuses on the situation in the region and, consequently, the situation in the contemporary world from the perspective of identity conflicts. This article is dedicated to the review and critique of the book “*Deadly Identities*” and consequently the well-known study approach in his other works. A review of the book “*Deadly Identities*” shows that Ma’louf takes a critical approach to the situation of identity confrontations and traces the current situation in the Middle East to the historical period of the Crusades and the main reason for today's situation is introducing the identity “insiders”. Another elimination causes dissatisfaction on the part of individuals, peoples and tribes in different nations and creates violence, terror, war, and suicide attempts.

Keywords: Identity, Otherness, Violence, Middle East.

* PhD in Political Thought, Department of Political Science, Islamic Azad University, Iran,
shahabdalili@yahoo.com

Date received: 07/04/2021, Date of acceptance: 31/07/2021



Copyright © 2010, IHCS (Institute for Humanities and Cultural Studies). This is an Open Access article. This work is licensed under the Creative Commons Attribution 4.0 International License. To view a copy of this license, visit <http://creativecommons.org/licenses/by/4.0/> or send a letter to Creative Commons, PO Box 1866, Mountain View, CA 94042, USA.

پژوهش‌نامه انتقادی متون و برنامه‌های علوم انسانی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
ماه‌نامه علمی (مقاله علمی - پژوهشی)، سال بیست‌ویکم، شماره ششم، شهریور ۱۴۰۰، ۹۹-۱۲۰

دیگری هست، پس هستم بررسی و نقد کتاب هویت‌های مرگ‌بار^۱

شهاب دلیلی*

چکیده

در مورد بررسی و نقد وضعیت منطقه خاورمیانه آثار و پژوهش‌های متعددی نگاشته و منتشر شده است. از مهم‌ترین رویکردهای تحلیلی در این باره می‌توان به تحلیل تقابل‌های هویتی اشاره کرد. اندیشمندان و کارشناسان منطقه‌ای و بین‌المللی از این منظر به تحلیل وضعیت امروزی خاورمیانه پرداخته‌اند. امین معلوف که لبنانی - فرانسوی محسوب می‌شود در آثار خود از منظر تقابل‌ها و تضارب‌های هویتی بر بررسی وضعیت این منطقه و متعاقب آن وضعیت جهان معاصر متمرکز شده است. این نوشتار به بررسی و نقد کتاب هویت‌های مرگ‌بار و به تبع آن رویکرد مطالعاتی معلوف در دیگر آثارش اختصاص یافته است. بررسی و نقد کتاب هویت‌های مرگ‌بار نشان می‌دهد که معلوف رویکرد انتقادی به وضعیت تقابل‌های هویتی دارد و وضعیت امروزی خاورمیانه را در دوره تاریخی جنگ‌های صلیبی ریشه‌دار می‌داند و علت‌العلل وضعیت امروز را در مسئله کژشناسایی «دیگری» و اقدام به حذف دیگری فرهنگی از سوی «خودی»های هویتی معرفی می‌کند. حذف دیگری سبب نارضایتی بخشی از افراد، مردمان، و اقوام در ملت‌های مختلف می‌شود و خشونت، ترور، جنگ، و اقدامات انتحاری را ایجاد می‌کند.

کلیدواژه‌ها: هویت، دیگربودگی دیگری، خشونت، خاورمیانه.

* دکترای اندیشه سیاسی، دانشکده علوم سیاسی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تهران مرکزی

shahabdailili@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۱/۱۸، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۵/۰۹



Copyright © 2018, IHCS (Institute for Humanities and Cultural Studies). This is an Open Access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution 4.0 International, which permits others to download this work, share it with others and Adapt the material for any purpose

۱. مقدمه و طرح مسئله

بی‌سامانی‌های فراوان و متعددی دامن‌گیر دنیای امروز شده است که می‌توان به بی‌سامانی‌های مالی، اقلیمی، ژئوپولیتیک، اخلاقی، و... اشاره کرد. امین معلوف، به‌عنوان پژوهش‌گری در این حوزه، این بی‌سامانی‌ها را در سه بی‌سامانی در نظام اقتصادی - مالی، بی‌سامانی در نظام فکری با نشانه‌هایی از مطالبات قومی، و بی‌سامانی اقلیمی با اختلال‌هایی جوی تشریح می‌کند (معلوف ۱۳۹۱: ۱۷).

راه‌حل‌ها و تفاسیر مختلف و متعددی در مورد مقابله و رفع این بحران‌ها و نابه‌سامانی‌ها ارائه می‌شود. از پرارج‌ترین این نظریه‌ها می‌توان به ایده برخورد تمدن‌ها اشاره داشت. معلوف بیان می‌دارد ایده مستتر در پروژه برخورد تمدن‌ها بحثی انحرافی و به‌سوی بیگانه‌هراسی است (همان: ۲۴۴). بی‌سامانی دنیا، بیش از آن‌که ناشی از عوارض «برخورد تمدن‌ها» باشد، حاصل از توان‌افتادن و فرسودگی هم‌زمان همه تمدن‌های انسانی است. وقتی چنین جوی حاکم شود (برخورد تمدن‌ها) حتی آن‌ها که مطمئن‌اند علیه وحشی‌گری مبارزه می‌کنند سرانجام خودشان نیز در دام وحشی‌گری می‌افتند. خشونت تروریستی خشونت ضد تروریستی را در پی می‌آورد، کینه‌توزی را تغذیه می‌کند، و باعث رونق تعصب‌ها می‌شود. لذا، نیازمند آنیم که به تفاسیر و راه‌حل‌های دیگری روی بیاوریم. امین معلوف در کتاب هویت‌های مرگ‌بار و دیگر آثار خود به این مسئله اشاره دارد و راه‌حل‌هایی نیز ارائه می‌کند. او می‌پرسد: «چرا امروز این همه اشخاص به نام هویت دینی، قومی، یا ملی خود مرتکب جنایت می‌شوند؟ آیا در آغاز تاریخ نیز چنین بوده است؟ یا این‌که این از واقعیت‌های خاص عصر ماست؟» (معلوف ۱۳۸۹: ۱۵) به نظر معلوف، چیزی بیش از هم‌زبانی و هم‌دینی میان ترک‌ها و کردها و میان سنی‌ها و شیعیان لازم است تا کمی از آتش جنگ‌ها و اختلافات کاسته شود. به‌راستی، چرا ما مردمان امروزین برای آن‌که خود را به‌زحمت نیندازیم «اشخاص را در یک مقوله جمع می‌کنیم و باز برای سهولت کار به آنان جنایت‌ها یا اعمال جمعی‌ای را نسبت می‌دهیم؟» (همان: ۲۹). آیا این نگاه ماست که اغلب دیگران را در بسته‌ترین تعلق‌هایشان حبس می‌کند و باز این نگاه ماست که می‌تواند آن‌ها را آزاد کند؟

در کنار سؤالات مبنایی نویسنده، کتاب هویت‌های مرگ‌بار واجد سؤالاتی از تاریخ تحولات گذشته نیز است. آن‌گونه که می‌خوانیم «چرا در تاریخ ملت‌ها تجدد گاهی طرد شده است؟ چرا همیشه به‌عنوان پدیده‌ای مترقی چونان تحولی مبارک درک نشده است؟ در تفکری درباره هویت این پرسش امروز بیش از هر زمان دیگر پرسش اصلی است» (همان: ۵۴). در مجموع، سؤالات محوری این کتاب در سه سطح نظری (حول مقوله

دیگری هست، پس هشتم؛ بررسی و نقد کتاب *هویت‌های مرگ‌بار* (شهاب دلیلی) ۱۰۱

هویت)، فرهنگی - اجتماعی (حول مسئله اختلافات زبانی و دینی)، و در نهایت سیاسی^۲ (حول مسئله قدرت‌ها و دولت - ملت‌ها) قابل شناسایی است. پاسخ‌های معلوف نیز در چندین سطح مطرح می‌شود. البته که در کل مسئله معلوف مسئله‌ای به نام لبنان و جنگ داخلی در این کشور است. لذا، می‌توان گفت سؤال معلوف سؤال از وضعیت لبنان است. چنان‌که می‌پرسد: «وقتی در کشوری ساکنانش به اجتماعات متفاوت دینی، زبانی، قومی، نژادی، قبیله‌ای، و ... احساس تعلق دارند این واقعیت را چگونه باید مدیریت کرد؟» (همان: ۱۶۰). به بیان دیگر، مسئله این است که در سال ۱۹۷۶ چه اتفاقی می‌افتد که معلوف به فرانسه مهاجرت می‌کند؟

نویسنده، در کنار سؤالات فوق، برای پروژه فکری خود اهدافی نیز تعریف و بر آن‌ها در کتاب *هویت‌های مرگ‌بار* تصریح می‌کند. معلوف بیان می‌کند: «در محیط‌های تنگ‌نظرانه‌ای "انحصار هویت" در نهایت سلاخان و قتل‌عام‌کنندگان هستند که پروراندده می‌شوند؛ یعنی محیطی که در آن دفاع غیرمنطقی و افراطی از هویت "من" و نفی و دشمنی با هرآن‌چه غیر من است وجود دارد» (همان: ۵۵). او جامعه آرمانی خود را در قامت جهانی رؤیایی این‌گونه تشریح می‌دارد:

من در رؤیای جهانی نیستم که دین در آن دیگر جایی نداشته باشد، بلکه آرزوی جهانی را دارم که در آن نیاز به معنویت از نیاز به تعلق جدا شده باشد، جهانی که در آن دین دیگر به‌عنوان ملاط یا عامل پیونددهنده اقوام در حال جنگ به‌کار گرفته نشود (همان: ۵۶).

به‌طور مشخص، این کتاب به دنبال آن است تا دریابد «جهانی‌سازی چگونه رفتارهای هویتی را مرگ‌بار می‌کند و چگونه می‌تواند روزی آن‌ها را کم‌تر مرگ‌بار کند» (همان: ۱۳۳).

۲. معرفی نویسنده

امین معلوف نویسنده و روزنامه‌نگار لبنانی تبار مقیم فرانسه و فرزند رشدی معلوف^۳ است که در سال ۱۹۴۹ در نزدیکی بیروت به دنیا آمد، در آن‌جا بزرگ شد، و در دانشگاه فرانسوی تحصیل کرد (نظری‌منظم ۱۳۹۵: ۳۰) و پس از شروع جنگ داخلی لبنان (۱۹۷۶) به‌همراه همسر و سه فرزندش به فرانسه مهاجرت کرد و از آن تاریخ به بعد در آن‌جا سکونت دارد. معلوف در حال حاضر^۴ در سن هفتادویک‌سالگی به‌سر می‌برد و کتاب *هویت‌های مرگ‌بار* را در سال ۱۹۹۸، یعنی در پایان چهل‌ونه‌سالگی و آغاز پنجاه‌سالگی، نگاشته است.

معلوف در سال ۲۰۱۰ جایزه ادبی معروف به نوبل اسپانیا را دریافت کرد که پیش‌ازین به ماریو بارگاس یوسا، گونتر گراس، آرتور میلر، پل آستر، و ... اهدا شده است. او هم‌چنین در سال ۲۰۱۲ وارد آکادمی زبان فرانسه شد؛^۵ وی توانست بر کرسی شماره ۲۹ آکادمی فرانسه که پیش‌تر از آن کلود لوی استروس بود تکیه کند (اگی ۱۳۹۱: ۲۳).

نخستین اثر غیرداستانی او با عنوان *جنگ‌های صلیبی از دیدگاه عرب‌ها* (۱۹۸۳) بود؛ پس‌از آن رمان‌هایی چون *لیون آفریقایی* (۱۹۸۶)، *سمرقند* (۱۹۸۸)، *باغ‌های روشنائی* (۱۹۹۱)، *اولین قرن پس از پیتاتریس* (۱۹۹۲)، *صخره تانیوس* (۱۹۹۳)، *بندرهای شرقی* (۱۹۹۶)، و *ادیسسه بالتازار* (۲۰۰۰) را به‌نگارش درآورد (نظری‌منظم ۱۳۹۵: ۳۱). از دیگر آثار او می‌توان به *هویت‌های مرگ‌بار* (۱۹۹۸)، *ریشه‌ها* (۲۰۰۴)، *بحران‌های جهانی* (۲۰۰۹)، *عشق از دور* (۲۰۰۱)، *آدریانا ماطر* (۲۰۰۴)، *عشق سیمون* (۲۰۰۶)، و *امیلی* (۲۰۱۰) اشاره داشت.

او که زمانی در النهار روزنامه‌نگار بود فرصت یافت به ایران سفر کند و شاهد انقلاب اسلامی باشد. پس از این سفر بود که دو کتاب *سمرقند* و *باغ‌های روشنائی* را به‌طور ویژه درمورد ایران نگاشت (خان‌آبادی ۱۳۹۰: ۹۰). به این ترتیب، وی به‌دلیل زندگی و ارتباطات اجتماعی از اوضاع و احوال خاورمیانه در دوره معاصر آگاهی لازم را داشته و خبرنگاری، نویسندگی، و داستان‌نویسی سبب شده است که مخاطب آثار وی با آثار پژوهش‌گری در حوزه خاورمیانه روبه‌رو باشد، پژوهش‌گری که درعین ریشه‌داشتن در وضعیت این منطقه در عرصه جهانی نیز حضور دارد و امروزه آرا و افکار وی مورد توجه و مطالعه اندیشمندان این حوزه قرار دارد؛ آن‌چنان‌که نیک‌گهر در مقدمه کتاب *هویت‌های مرگ‌بار* بیان می‌کند که امروزه این کتاب به‌عنوان کتاب درسی در دانشگاه‌ها موردارجاع قرار می‌گیرد.

اما کتاب *هویت‌های مرگ‌بار* به این دلیل که از نویسنده آن ده‌ها کتاب و مقاله به فارسی ترجمه و منتشر شده یا به این دلیل که از کتاب‌های او ترجمه‌های متعدد به فارسی در دست است برای نقد انتخاب نشده، بلکه به این دلیل انتخاب شده که *هویت‌های مرگ‌بار* (۱۹۹۸) در کنار دو کتاب *دنیای بی‌سامان* (۲۰۰۴) و *جنگ‌های صلیبی* (۱۹۸۳) به‌مثابه تری‌لوژی نویسنده است. نویسنده در *جنگ‌های صلیبی* به نوع رابطه غرب و شرق (به‌زبان تاریخی)، در *هویت‌های مرگ‌بار* به مبانی و بنیاد این رابطه (به‌زبان اندیشه) و در *دنیای بی‌سامان* به‌زبان تحولات تاریخی به سیاست و اجتماع می‌پردازد. سراسر کتاب *هویت‌های مرگ‌بار* به مسئله تقابل‌های هویتی در منطقه خاورمیانه اختصاص دارد و نویسنده،

دیگری هست، پس هستم؛ بررسی و نقد کتاب *هویت‌های مرگ‌بار* (شهاب دلیلی) ۱۰۳

به دلیل آن که خود در این تقابل‌ها و تضارب‌های فرهنگی به دنیا آمده و زیست داشته است^۷، اشراف و تسلط لازم را داراست.

معلوف از زمانی که به فرانسه مهاجرت کرده با این پرسش روبه‌روست که «آیا خودش را بیش‌تر فرانسوی می‌داند یا لبنانی؟» و او همواره بر هویت چندفرهنگی خود پافشاری می‌کند و بیان می‌دارد: «آنچه سبب می‌شود خودم باشم و نه دیگری این است که من در حاشیه دو کشور، دو یا سه زبان، و چند فرهنگ زیسته‌ام، این دقیقاً همان چیزی است که هویت مرا می‌سازد» (معلوف ۱۳۸۹: ۹). این ویژگی نویسنده شباهت فراوانی به وضعیت امروزین کشورهای منطقه خاورمیانه دارد، منطقه‌ای که دچار بحران‌های قومی، مذهبی، زبانی، و ... است. معلوف بیان می‌کند که این «درگیری و تضاد ... مدت زیادی مرا به خود مشغول داشت؛ گویی محکوم بودم تا ارتباط این‌ها را با یک‌دیگر تحلیل و بررسی کنم و شاید چنین حالتی متأثر از اوضاع و شرایط لبنان بود» (معلوف ۱۳۷۰: ۶۲).

زندگی در وضعیت چندگانه فرهنگی سبب‌ساز آن بوده است که نویسنده *هویت‌های مرگ‌بار* به روشنی درباره مذهب خود سخن نگوید. چنان‌که در ابتدای این کتاب نویسنده می‌نویسد: «من که مسلمان نیستم و آگاهانه در خارج از هر نظام عقیدتی قرار دارم» (معلوف ۱۳۸۹: ۵۸). می‌توان از جمله دوم برداشت کرد که او به دین و آیینی تعلق خاطر ندارد و گویی لائیک است. البته که این مدعا را در صفحه ۶۸ نیز تکرار می‌کند و می‌نویسد: «خودم را پی‌رو هیچ دینی نمی‌دانم.» و در ادامه به‌سان فردی لائیک مبانی دین آسمانی را رد می‌کند و می‌نویسد: «جامعه غربی کلیسا و دینی را اختراع کرده است که به آن نیاز داشته است. من واژه اختراع را در کامل‌ترین معنای اصطلاح به‌کار می‌برم، یعنی با لحاظ نیازهای معنوی» (همان: ۷۳). البته، نویسنده در صفحاتی دیگر به سازوکارهای داشتن باورهای سکولار توصیه می‌کند و می‌نویسد: «از دیدگاه من، نیاز به معنویت لزوماً نباید از گذر تعلق به یک اجتماع مؤمنان ابراز شود» (همان: ۱۰۷). این پایان ماجرا نیست و معلوف در جای دیگر از این اثر می‌نویسد: «من هرگز دین اجدادم را انکار نکرده‌ام، این تعلق دینی‌ام را همیشه مطالبه کرده‌ام». به این ترتیب، او در این قسمت به واسطه دین اجداد خود مسیحی بودن خود را اعلان می‌دارد، آن‌چنان‌که می‌نویسد: «به‌هیچ‌عنوان در صدد انکار شایستگی‌های هم‌دینانم در غرب نیستم» (همان: ۷۲) و جلوتر به‌طور واضح می‌نویسد: «نسبت به گفتمان اسلام‌گرایان رادیکال نفوذناپذیرم، نه به‌سبب آن‌که مسیحی هستم» (همان: ۱۰۲). در مجموع به‌نظر می‌رسد که معلوف تلاش دارد به‌مثابه کارشناس با مسئله

اصلی خاورمیانه روبه‌رو شود و به همین روی از بیان شفاف باور دینی خود اجتناب می‌کند. آن‌چنان‌که در ابتدای این کتاب می‌نویسد:

وقتی از من می‌پرسند در عمق وجودم چه هستم؟ فرض آن‌ها بر این است که در عمق وجود هرکس تنها یک تعلق است که به حساب می‌آید، به گونه‌ای جوهرش، حقیقت عمیقش، یک بار و برای همیشه به‌هنگام تولد معین شده و دیگر تغییر نخواهد کرد (همان: ۱۰).

لذا، به سبک معلوف و فارغ از باور دینی به متن این اثر و چهارچوب مفهومی هویت‌های مرگ‌بار می‌پردازیم.

۳. ایده هویت، به مثابه چهارچوب مفهومی

از مهم‌ترین مسئله‌های امروزی ما «هویت» است. در دوران پیشامدرن کم‌تر سخنی از «هویت» و «شناسایی» در میان بود، نه از آن جهت که آن مردم فاقد آن بوده باشند، بلکه بیش‌تر بدین سبب بود که «هویت» و مسائل مبتلابه آن در دوران پیشامدرن مسئله چنان بغرنجی نبودند که همانند امروز به موضوعات درخور توجهی تبدیل شوند. اما در دوران مدرن و به‌واسطه مفاهیم روشن‌گری فهم ما از خودمان، جهانمان، و مواجهه‌های ما با دیگران محقق شد (اسولیوان ۱۳۸۸: ۵۸). این حوزه مطالعاتی توان تفسیر مقابله‌های اقوام و ملت‌ها در مناطق پرحاشیه و بحران‌زا را داراست؛ زیرا مسئله مرکزی و اصلی سیاست شناسایی آن است که شناسایی برابر برای شهروندان دارای هویت‌های فرهنگی متفاوت چگونه رخ می‌دهد؟ (تیلور ۱۳۹۰: ۷) و چه سیاست‌گذاری‌هایی را پیش‌روی تصمیم‌گیرندگان این حوزه قرار می‌دهد. معلوف نیز، مانند تمامی نویسندگان حوزه هویت، چهارچوب مفهومی خاص خود را دارد. او می‌نویسد: «میان مؤلفه‌هایی که هویت را می‌سازند نوعی سلسله‌مراتب وجود دارد. این سلسله‌مراتب پایدار نیست و رفتارها را عمیقاً دگرگون می‌کند. در هر دوره، یکی از تعلقات هویتی متورم می‌شوند و این بستگی زیادی به نفوذ دیگری دارد» (معلوف ۱۳۸۹: ۲۱). لذا «اغلب گرایش به این است شخص خود را در آن تعلقش که بیش‌تر موردتهاجم است بازمی‌شناسد» (همان: ۳۴). نویسنده سه مفهوم «دیگری»، «تعلق»، و «تهاجم» را در تعریف مفهوم هویت مرکزیت می‌بخشد و از درهم‌آمیزی این سه برخی از تعلقات هویت شکل می‌گیرد. چنان‌که می‌خوانیم: «زبان، اعتقادات، شیوه زندگی، روابط خانوادگی، سلیقه‌های هنری یا ذائقه غذایی، نفوذ

فرهنگ‌های فرانسوی، اروپایی، و غربی در وجودش با نفوذ فرهنگ‌های اعراب، بربرها، آفریقایی‌ها، مسلمانان، و ... در هم آمیخته‌اند» (همان: ۱۱) و می‌افزاید: «البته همه این تعلقات، دست‌کم در یک لحظه، اهمیت یکسانی ندارند ... اکثر آن‌ها ذاتی نیستند و اکتسابی‌اند ... ترکیشان هرگز نزد دو شخص متفاوت یکسان نیست» (همان: ۱۹) و ادامه می‌دهد: «به‌مدد همین معیارها، اگر یک‌جا شود، من هویت خاص خودم را دارم و با هیچ‌کس دیگر اشتباه نمی‌شوم» (همان: ۲۵). البته که به‌بیان معلوف این تعلقات دارای سلسله‌مراتبی‌اند: «از میان ده‌ها معیاری که می‌توانم ردیف کنم تنها چندتایی برای آن‌که هویت خاص من مشخص شود کافی هستند» (همان: ۲۶). به این ترتیب، «هر شخص بدون هیچ استثنا از هویت ترکیبی برخوردار است» (همان).

نویسنده در ادامه و درمقابل نگاهی برخی چون شایگان که از هویت چهل‌تکه صحبت می‌کنند می‌گوید: «هویت یک شخص چیدمانی از تعلق‌های مستقل نیست؛ هویت یک لحاف چهل‌تکه نیست، بلکه طرحی روی یک پوست کشیده شده است که اگر تنها یک تعلق لمس شود کل شخص مرتعش می‌شود» (همان: ۳۴). معلوف از این «لمس» به‌معنای تهاجم تعلقات هویتی یک فرد یک جمع یاد می‌کند و می‌نویسد: «شخص خود را در آن تعلقش که بیش‌تر موردتهاجم است بازمی‌شناسد» (همان).

معلوف بیان دارد که در دنیای معاصر طبقه‌بندی‌ها اساساً هویتی‌اند (معلوف ۱۳۹۱: ۲۷). برتری یک قوم بر قومی دیگر و اولویت زبانی بر زبانی دیگر سبب برتری‌دادن هویت یک فرد و قوم بر فرد و قومی دیگر می‌شود. به این ترتیب، درماندگی قوم و فرد فرودست آن‌قدرها از نیش فقر نیست که از نیش تحقیر و بی‌اهمیتی است، این احساس که در دنیایی که زندگی می‌کنند جایگاه شایسته‌شان را ندارند و در آن در زمره‌ی بازماندگان، ستم‌دیدگان، و طردشدگان‌اند. این تحقیرشدگان «در این رؤیا به‌سر می‌برند که جشنی را که به آن دعوت نشده‌اند به‌کام دعوت‌شدگان تلخ کنند» (همان: ۲۴۸). در نتیجه، به‌زعم معلوف، شاهد این حجم از جنایت، جنگ، ترور، انتحار، خشونت عربان، و نسل‌کشی در منطقه‌ی خاورمیانه‌ایم.^۱ به‌بیان معلوف، در این میانه، هر انسان امانت‌داری دو میراث هویتی عمودی و افقی دارد: هویت عمودی از اجداد، سنت‌های ملی، و دینی فرد می‌آید و هویت افقی از عصر خود فرد و معاصرانش به‌وی می‌رسد. به‌بیان نویسنده، میراث عمودی بر تفاوت‌ها و میراث افقی بر شباهت‌ها تأکید می‌کند (معلوف ۱۳۸۹: ۱۱۴). تصمیم ماست که به‌سمت «به‌هم‌آمیختگی غنی‌ساز» گام برداریم یا «هم‌شکل‌سازی فقیرکننده» را برگزینیم (همان: ۱۱۶). نویسنده مدعی است که این وضعیت نظری از زمان‌های گذشته و در میانه

دو جهان مسیحیت و اسلام برقرار بوده و تا امروز استمرار داشته است. معلوف مدعی ایده‌ای است که در آن ابتدا اسلام و سپس مسیحیت دعوی رواداری دارند و این ایده را با طرح مسئله‌ای شرح می‌دهد:

ایده‌ای است که به‌موجب آن یک طرف، یک دین (مسیحیت)، تقدیرش در همه زمان‌ها این بوده که تجدد، مدارا، و دموکراسی به دنیا عرضه کند و طرف دیگر، یک دین (اسلام)، از همان آغاز محکوم به استبداد و تاریکاندیشی بوده است (معلوف ۱۳۹۱: ۶۶).

او در ادامه می‌گوید: «با صدای رسا می‌گوییم که این ایده غلط است» (همان) و می‌افزاید: «به‌راستی، مسلمانان اسپانیا چه شدند؟ و مسلمانان سیسیل؟ همه تا آخرین نفر قتل‌عام شدند یا به‌اجبار راه تبعید در پیش گرفتند، یا به‌اجبار به مسیحیت گرویدند» (همان: ۶۷). درحالی‌که به‌بیان معلوف اسلام با «دیگری» اهل مداراست و می‌نویسد: «در تاریخ اسلام از همان آغازش ظرفیت چشم‌گیری برای هم‌زیستی با دیگری وجود دارد. در اواخر قرن نوزده در استانبول، پایتخت قدرت‌مندترین کشور مسلمان وقت، اکثریت جمعیتش را غیرمسلمانان تشکیل می‌دادند»^۹ (همان: ۶۹).

مسئله معلوف تنها در نقد تاریخ‌نگاری شرق‌شناسانه در مورد رواداری مسیحیت و عدم تساهل مسلمانان خلاصه نمی‌شود. مسئله مهم‌تر برای او این است که

غرب مسیحی که سنت دیرینه‌ای در ناشکیبایی دارد و در هم‌زیستی با دیگری همیشه مشکل داشته است چگونه توانسته است جامعه‌هایی تولید کند که آزادی بیان را محترم می‌شمارند، درحالی‌که دنیای مسلمان که سابقه طولانی در هم‌زیستی مسالمت‌آمیز با دیگری دارد اکنون به دژ تعصب‌گرایی مبدل شده است؟ (همان).

نویسنده، در پاسخ به این سؤال، می‌نویسد: «اغلب درباره نفوذ دین بر ملت‌ها مبالغه می‌کنند، درحالی‌که برعکس، از نفوذ ملت‌ها بر دین غفلت می‌کنند» (همان: ۷۱). معلوف می‌افزاید: «جامعه مسلمان هر بار که احساس امنیت کرده است جامعه‌ای اهل مدارا و به‌روزی دیگران باز بوده است» (همان: ۷۵). به این ترتیب، معلوف در بررسی تاریخ مواجهه‌های اسلام و مسیحیت و به‌تبع آن شرق و غرب به چهارچوب مفهومی «تعلق‌ها»، «دیگری»، و «تهاجم» تکیه می‌کند و نقطه شروع را تا زمان جنگ‌های صلیبی به عقب بازمی‌گرداند و از آن‌جا به دوران مدرن (رنسانس در غرب) می‌کشاند و می‌نویسد: «در غرب جامعه دینش را

دیگری هست، پس هشتم؛ بررسی و نقد کتاب *هویت‌های مرگ‌بار* (شهاب دلیلی) ۱۰۷

با تجدد آشتی داد، در دنیای اسلام سیر امور به شیوه‌ای دیگر بوده است، نه به این سبب که دین تجددپذیر نبوده است، بلکه به این سبب که جامعه، خودش، متجدد نشده است» (همان: ۸۰).

معلوف در کتاب *دنیای بی‌سامان* بیان می‌دارد که جهان عرب از پس از جنگ‌های صلیبی تا امروز در تاریکی فرورفته است. وی مراحل این فرورفتگی را شامل سه دوره ۱. فروپاشی امپراطوری عثمانی، ۲. فراز و فرود ملی‌گرایی عربی - سوسیالیسم، و ۳. اسلام‌گرایی افراطی بیان می‌کند و این «در تاریکی فرورفتن» زمینه وضعیت امروزین خاورمیانه را رقم زده است، وضعیتی که در آن شرایطی محیا شده است که قدرت‌های فرامنطقه‌ای با تشدید آن شرایط به افزایش قدرت خویش و کسب منافع خود از این وضعیت فکر و اقدام کنند.

از سوی دیگر، هویت مردم منطقه خاورمیانه نیز هم‌چون ملت‌های دیگر مناطق دنیا متأثر از سلسله عللی است که متغیر جهانی شدن در این فهرست جایگاهی ویژه دارد. معلوف بیان می‌دارد که «جهانی شدن در حال گسترش در مسیری یک‌طرفه عمل کند، آن‌گونه که در یک سو «فرستندگان جهانی» و در سوی دیگر «گیرنده‌ها» می‌باشند، در سوی «قاعده» باشد و در سوی دیگر «استثناها»؛ در آن صورت وضع مصیبت‌باری پیش می‌آید» (معلوف ۱۳۸۷: ۵۷). آن‌چنان‌که غرب و قدرت‌های غربی تصویر و تصوری نادرست از مردمان ملت‌ها و اقوام منطقه خاورمیانه دارند، آداب و سنن ایشان را درک نمی‌کنند، و مترصد ایجاد تغییرات بیرونی در زمینه‌های اجتماعی و ساختارهای سیاسی ایشان‌اند. در این‌جا نیز معلوف بر چهارچوب مفهومی خود مبنی بر ریشه‌های افقی و عمودی هویت تکیه می‌کند.

معلوف، به واسطه توجه به روند جهانی شدن، می‌کوشد مفهوم جاافتاده از هویت (به‌ویژه هویت جمعی) را به گونه‌ای دیگر تعریف کند. او تلاش دارد تا تصویری «ایلیاتی» از هویت ارائه دهد. او این مفهوم از هویت را «هویت قبیله‌ای» می‌نامد که بیان می‌دارد امروزه هم‌چنان در سراسر دنیا معتبر است و از تقابل این هویت‌های قبیله‌ای است که هر روز شاهد کشتارها، جنگ‌ها، و ترورهای وسیعی در سرتاسر جهان هستیم. کشورهای منطقه خاورمیانه بیش از دیگر کشورهای مناطق مختلف جهان این مسئله را تجربه کرده‌اند. این نوع از هویت به واسطه «قبیله‌های جهانی» به وجود می‌آید. معلوف درباره آن می‌نویسد: «اجتماع‌های مؤمنان در واقع چونان قبیله‌های جهانی عرض وجود می‌کنند. می‌گویم قبیله، به علت چگالی هویتی‌شان، اما هم‌چنین می‌گویم جهانی، چون‌که آن‌ها به‌چابکی از مرزها عبور می‌کنند» (معلوف ۱۳۹۱: ۱۰۵).

به‌زعم معلوف، روایتی وجود دارد که تلاش دارد تا «هویت را تنها به یک مؤلف آن تقلیل دهد. انسان‌ها را مقید به نگرشی مغرضانه، فرقه‌گرا، نابردبار، سلطه‌گر، و گاهی نیز انتحارطلب کرده و آنان را اغلب به آدم‌کشان یا به هواداران آدم‌کشان تبدیل می‌کند» (همان: ۳۹). به این ترتیب، «دیگر فقط ما و آن‌ها وجود ندارد، دو ارتش آماده‌باش که خود را برای نبرد بعدی، انتقام بعدی، آماده می‌کنند» (همان: ۴۰). بر این اساس، «همواره تعلق یک شخص به گروهی معین را اساساً نفوذ دیگری تعیین می‌کند» (همان: ۳۱). این نفوذ دیگری در اغلب موارد با روش‌ها و شیوه‌های غیرمسالمت‌آمیز هم‌راه است. لذا، «اغلب گرایش به این است که شخص خود را در آن تعلقش که بیش‌تر موردتهاجم است بازمی‌شناسد» (همان: ۳۳). نویسنده در ادامه البته راه‌حلی‌هایی نیز ارائه می‌دهد و می‌نویسد: «اگر باید از تعلق به یک قبیله جهانی عبور کرد، می‌باید به‌سوی تعلق گسترده‌تر رفت که حامل بینش انسانی کامل‌تر باشد» (همان: ۱۰۸).

به‌بیان معلوف، جهان عرب - مسلمانان سالیان سال در گستره حکومتی وسیع خود تجربه زندگی مسالمت‌آمیز با دیگری را تجربه کرده بود و غرب مسیحی سالیان سال در اروپا هیچ قوم و دینی از دیگری را نپذیرفته است، اما همان‌طور که بیان شد، معلوف نقطه چرخش تمدن از شرق به غرب را در جنگ‌های صلیبی می‌بیند. با آن‌که این جنگ‌ها با پیروزی مسلمانان هم‌راه بود، اما سبب به‌خود آمدن غرب شد (معلوف ۱۳۹۰: ۲۸۳)، عاملی که سبب شد غرب «دیگری» را شناسایی و در مسیر این شناسایی خود را بازتعریف کند، نواقص خود را بشناسد، و در جهت رفع آن گام بردارد.

از منظر معلوف، مواجهه‌ای که به‌واسطه جنگ‌های صلیبی اتفاق افتاد و شرق مسلمان با غرب مسیحی روبه‌رو شد سبب شد تا هریک «دیگری» خود را کشف کند. اما این مسئله پیش آمد که «آیا جهان عرب - مسلمان می‌توانست با این نوگرایی، که غرب مظهر آن است، هویت فرهنگی و مذهبی خود را تأیید کند؟» (همان: ۲۸۶). معلوف بیان می‌دارد که نه ایران، نه ترکیه، نه جهان عرب، هیچ‌کدام، نتوانستند این مشکل را حل کنند. از آن‌سو غرب هم بعد از جنگ‌های صلیبی شرق را به‌منزله هتاک ناموس خود می‌شمارد (همان: ۲۸۸) و تقابلهای هویتی این دو تا به امروز ادامه یافته است. لذا، به‌زعم معلوف، «می‌توان بیان داشت که رادیکالیسم دینی یک انتخاب خودجوش، انتخابی طبیعی، و انتخاب فوری اعراب یا مسلمانان نبوده است؛ پیش‌از آن‌که به این راه وسوسه شوند همه راه‌های دیگر به‌رویشان بسته شده بود» (معلوف ۱۳۸۹: ۹۶).

معلوف بارها در سراسر آثارش وضعیت عراق امروز را مثال می‌زند، که هم‌زمان نشان می‌دهد که دنیای مسلمان با دموکراسی غربی سازگاری ندارد و از طرف دیگر چهره واقعی «دموکراسی‌سازی» به‌شیوه غرب را نشان می‌دهد (معلوف ۱۳۹۱: ۳۲). به این ترتیب، هر دو گفتمان گویی گفتمان مقابل را نمی‌شنوند. معلوف بیان می‌کند که تمامی پروژه‌های گذشته سبب «خشم‌های هویتی» شده‌اند (همان: ۲۴۲) و به سبب آن‌که عصر جهانی شدن عصر نمادها و نشانگان است هویت بیش‌ازهمه با نماد معرفی می‌شود (معلوف ۱۳۸۹: ۸۵). لذا، راه‌حل‌ها نیز از همین مسیر می‌گذرد. به این ترتیب، نیاز است تا ساختار اجتماعی و سیاسی در هماهنگی توأمان سعی کنند با نشانه‌هایی نمادین آشکارا نشان دهند که گوناگونی فرهنگی‌شان را پاس می‌دارند؛ و به تبع آن هر شخص بتواند در آن‌چه در اطرافش می‌بیند خودش را بازشناسد و با احساس سربلندی در تقدیرش شریک شود، نه این‌که همان‌گونه که اغلب چنین است چونان تماشاگری نگران و گاهی نیز پرخاش‌گر باقی بماند و درصدد حذف دیگری اقدام به خشونت، ترور، انتحار، و جنگ کند.

مهم‌ترین نماد هویتی در نظر معلوف زبان است (همان: ۱۴۵)؛ چنان‌که بیان می‌کند: «یک انسان می‌تواند بدون دین زندگی کند، اما بدون هیچ زبانی قطعاً نمی‌تواند» (معلوف ۱۳۹۱: ۱۴۶) و می‌افزاید: «دین رسالت انحصارطلبی دارد، زبان ندارد. می‌توان درعین حال به زبان‌های عبری، عربی، ایتالیایی، و سوئدی حرف زد، اما نمی‌توان درعین حال یهودی، مسلمان، کاتولیک، و پروتستان بود». از دیگر برتری‌های زبان بر دین آن است که زبان درعین حال هم عنصر هویتی و هم ابزار ارتباطی است. لذا، معلوف از این مقدمات نتیجه می‌گیرد: «زبان استعداد آن را دارد که محور اصلی هویت فرهنگی باشد» (همان: ۱۴۷). بر این اساس، «هر موجود انسانی به یک زبان هویتی نیاز دارد. در این سطح تنها چیزی که اهمیت دارد احساس تعلق است». پس‌از آن، هر انسان باید بتواند زبان هویتی‌اش را حفظ کند و آن را آزادانه به کار ببرد. به نظر او، آزادی کاربست زبان مهم‌تر از آزادی اعتقادی است. البته، مسائل عدیده در نتیجه استفاده آزادانه زبان هویتی هر فرد برای سیستم زندگی اجتماعی پدید می‌آید. چنان‌که اگر هر شخص بتواند حق رفتن به یک اداره دولتی و حرف‌زدن به زبان هویتی‌اش را مطالبه کند و مطمئن باشد که کارمند پیش‌خوان حرف‌هایش را خواهد فهمید، چه مصائب و معضلاتی پیش می‌آید؟!

معلوف بر راه‌حل خود وجهی دیگر را می‌افزاید. او زبان محلی (زبان هویتی) را در کنار زبان جهانی (برای ارتباط با فرایند جهانی‌شدن) و هم‌چنین زبان دیگر محور (برای ارتباط با دیگری) توصیه می‌کند که البته دو زبان جهانی و دیگری محور می‌توانند یکی باشند. معلوف

در تشریح این سه‌گانهٔ زبانی می‌نویسد: «امروزه، هر شخص به دانستن سه زبان نیاز مبرم دارد. اول زبان مادری‌اش، سوم زبان انگلیسی. میان این دو زبان، به‌دل‌خواه، به یادگیری زبان دومی باید مبادرت ورزد و اغلب ولی نه همیشه می‌تواند یک زبان اروپایی باشد» (معلوف ۱۳۸۹: ۱۵۶). به این ترتیب، کتاب *هویت‌های مرگ‌بار* توصیه می‌کند که «باید به‌گونه‌ای عمل کرد که هیچ‌کس خودش را از تمدن جدیدی که در حال تولد است طردشده احساس نکند، که هر شخص بتواند در آن زبان هویتی‌اش و پاره‌ای از نمادهای فرهنگ اختصاصی‌اش را بازیابد» (همان: ۱۷۹).

۴. وجوه ترجمان اثر

ترجمه و مصائب برگردان عبارات اصلی، به‌مثابهٔ مفاهیم مرکزی یک اندیشه، استعداد آن را دارد تا اندیشهٔ یک اندیشمند را دیگرگونه جلوه دهد، هرچند مترجم محترم از مقام رفیعی در ساحت برگردان آثار علمی و ادبی برخوردار است و در این‌جا صرفاً تلاش می‌شود تا چندین پرسش دربارهٔ متن برگردان‌شده طرح شود.

نام کتاب در نسخهٔ انگلیسی *In the Name of Identity: Violence and the Need to Belong* و در نسخهٔ اصلی که معلوف به‌زبان فرانسه نگاشته *Les Identites Meurtrieres* آمده و نسخهٔ فارسی نیز به این مورد در صفحهٔ انتهایی کتاب اشاره داشته است. به همین ترتیب، بخش اول با عنوان *My Identity, My Allegiances* (هویت من، تعلق‌های من)، بخش دوم با عنوان *Modernity and "the Other"* (وقتی که تجدد از نزد دیگری می‌آید)، بخش سوم با عنوان *The Age of Global Tribes* (عصر قبیله‌های جهانی)، بخش چهارم با عنوان *Taming the Panther* (رام‌کردن پلنگ) آمده، و در پایان کلام آخر (Epilogue) است. به‌نظر می‌رسد، مترجم محترم در برگردان نام فصل دوم از عبارت «مدرنیته و دیگری» یا «مدرنیته و امر دیگری» اجتناب کرده است و باتوجه‌به محتوای بخش دوم، عنوان را به‌گونه‌ای دیگر به‌فارسی برگردانده است که البته این مورد لطمه‌ای به محتوای اثر نمی‌زند. آنچه محل پرسش این‌سطور است بیش‌تر به برگردان عبارت *globalization* بازمی‌گردد، که مترجم در جای‌جای این اثر آن را «جهانی‌سازی» ترجمه کرده است. برای نمونه، بنگرید به صفحات ۳۵، ۸۶، ۹۳، ۱۱۰ که به‌ترتیب در صفحات ۴۵، ۷۴، ۹۹، ۱۰۵ در نسخهٔ اصلی آمده‌اند؛ در مواردی نیز، هم‌چون صفحات ۸۸، ۹۲، و ... نسخهٔ ترجمه برای عبارت *globalization* معادل فارسی «غربی‌سازی» آمده است. این درصورتی است که در فهوای کلام و کلان‌اندیشهٔ معلوف این عبارات لزوماً بار منفی ندارد و «جهانی‌شدن»^{۱۰} جای‌گزین صحیح‌تری در

این جاست. چنان‌که مترجم محترم نیز در ابتدای صفحه ۸۶ در اولین کلمه از عبارت «جهانی‌شدن» استفاده کرده و در ادامه در خط سوم عبارت «جهانی‌سازی» را آورده است. مدعای ما در این سطور مبنی بر آن‌که معلوف به این پدیده رویکردی صرفاً منفی نداشته براساس متن کتاب هویت‌های مرگ‌بار است.

معلوف با آگاهی از رویکردهای مثبت و منفی به پدیده globalization می‌نویسد: «برخی مبادرت خواهند کرد که همه را یک‌جا رد کنند و خود را در هویتشان لفاف‌پیچ کرده و با آه و ناله جهانی‌سازی، جهانی‌شدن، و غرب سلطه‌گر، و آمریکای تحمل‌ناپذیر را لعن و نفرین کنند» (معلوف ۱۳۸۹: ۱۱۱) و در ادامه می‌افزاید: «احساس من متفاوت است. فکر می‌کنم باد جهانی‌سازی می‌تواند ما را به وضعیتی بدتر اما هم‌چنین بهتر هدایت کند» (همان). در این جمله نیز معلوف عبارت globalization را به‌کار برده، اما رویکردی صرفاً منفی به آن نداشته است. معلوف در جایی دیگر نشان می‌دهد که به نتایج جهانی‌شدن چه واکنشی دارد و می‌نویسد: «هر روز که می‌گذرد اندکی از تفاوت‌هایمان کاسته شده و بر همانندی‌هایمان افزوده می‌شود» و در همان‌جا در ادامه بیان می‌کند: «لحن بیانم نشان می‌دهد که من از آن خوش‌حالم» (همان: ۱۱۵). رویکرد معلوف در متن اصلی کتاب، اگر مثبت نباشد که است (براساس موارد یادشده)، خنثی است. برای نمونه، «باد» نماد این خنثی‌بودن است؛ هرچه باشد منفی نیست. اما به‌طور قطع عبارت جهانی‌سازی دارای بار منفی است. درحالی‌که در سراسر متن و در بخش‌های مهمی از کتاب مثل صفحات ۱۱۶، ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۲۸ جهانی‌سازی به‌کار رفته، در متن اصلی و در صفحاتی چون ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۱۳ عبارت globalization به‌کار رفته است که به‌نظر می‌رسد «جهانی‌شدن» مقصود نویسنده را بهتر منتقل می‌سازد. از سوی دیگر، مترجم به‌واسطه نگاهی که به مفهوم جهانی‌شدن داشته دخل و تصرفاتی نیز در متن ترجمه داشته است، چنان‌که در صفحه ۱۱۶ و به‌طور مشخص در انتهای پاراگراف دوم عبارت‌ها و جملاتی آورده است که در متن اصلی وجود ندارد، به این ترتیب که در نسخه برگردان می‌خوانیم: «سپس و مخصوصاً، اگر بسیاری اشخاص احساس می‌کنند که جهانی‌سازی هویت و فرهنگشان را تهدید می‌کند، جا دارد که تهدید مذکور را جدی‌تر بررسی کرد»، درحالی‌که در متن اصلی در صفحه ۱۰۴ می‌خوانیم:

In any case if so many people see Globalization as a threat is only natural that we should examine it more closely.

و به‌طور قطع عبارت «جهانی‌سازی هویت» و به‌طور دقیق‌تر عبارت هویت در این متن اصلاً نیست!

۵. بررسی و نقد روش شناختی

دو سؤال روش‌شناختی در مواجهه با این کتاب بر دیگر سؤالات اولویت دارد. سؤال اول به نوع رویکرد نویسنده به ماهیت علم‌الاجتماع و سؤال دوم به نگاه معلوف به خود مفهوم هویت بازمی‌گردد.

براساس اصلی پذیرفته‌شده در علوم انسانی فاصله ماهوی‌ای بین مفاهیم عرصه انسانی و غیرانسانی (فیزیولوژیکی و ...) برقرار است و شناخت پوزیتیویستی به شناخت علوم تفسیری نمی‌انجامد، درحالی‌که نویسنده در مثال‌های متعددی به این وجه معرفت‌شناختی علوم انسانی توجه نداشته است و برای مثال در جایی از این اثر می‌خوانیم:

تعداد کثیری اسپرما توزوئید به سوی اوول حرکت می‌کند، تنها یکی از آن‌ها موفق می‌شود غشای تخمک را بشکافد و عبور کند؛ در لحظه همه مدعیان دیگر رد می‌شوند؛ از این پس، تنها یک پدر، بلکه تنها یک پدر، وجود دارد که کودک به او شبیه خواهد بود (همان: ۸۲).

این نوع مثال‌ها کم‌تر می‌توانند وجود مسائل علوم انسانی را بیان کنند، چنان‌که معلوف در جایی دیگر در شرح ابعاد وضعیت عام‌گرایی و خاص‌گرایی هویت در عصر جهانی‌شدن به مثال‌هایی هم‌چون انواع غذاهای محلی در کنار فست‌فودها (همان: ۱۲۲-۱۲۳) و تقابل‌های موسیقی محلی و موسیقی جهانی (همان: ۱۴۲-۱۴۴) اشاره می‌کند، درحالی‌که این مثال‌ها سبب تقلیل هستی‌شناختی مسئله می‌شوند و به نظر می‌رسد مثال‌هایی از نوع مسائل مربوط به فیزیولوژی، تغذیه، موسیقی، و ... گویای مسائل مربوط به حکم‌رانی نمی‌شوند.

این تقلیل هستی‌شناختی در سطح مفاهیم نیز مشاهده می‌شود، آن‌گونه‌که به‌طور مشخص معلوف در بررسی ابعاد هویت به وجه ذاتی، درونی، و فردمحور تأکید دوچندان داشته و درمقابل وجود دیگر را کم‌تر مورد توجه قرار داده است. نویسنده در هویت‌های مرگ‌بار، با تأکید، «احساس» (feel) به‌مثابه وجهی ذهنی را در مرکز تعریف مفهوم هویت می‌نشانند و می‌نویسد: «اگر آن‌ها احساس کنند که دیگران برای قومشان، برای دینشان، یا برای ملتشان تهدیدی به‌شمار می‌آیند، هر کاری که برای برطرف کردن این تهدید بتوانند بکنند به‌نظرشان برحق است» (همان: ۴۰). معلوف، با تأکید بر «احساس» خودی و دوری از دیگری، گویی تمام فرایند هویت را به امر ذهنی و احساس دورنی محدود می‌کند، درحالی‌که تبعیض و بی‌عدالتی اجتماعی و اقتصادی براینده عینی از به‌رسمیت‌نشناختن هویت دیگری است که غالباً در اقلیت قرار دارد. نویسنده در

قسمت پنجم از بخش اول تحت عنوان «هویت من، تعلق‌های من» بارها از کلمه «احساس» کمک می‌گیرد تا هویت را تعریف کند. برای نمونه، می‌توان به صفحات ۴۸ تا ۵۳ مراجعه کرد. برای مثال، در صفحه ۵۳ می‌خوانیم: «اما کم‌وبیش معتقدم که چنین مشکلاتی با سهولت بیش‌تری حل می‌شدند، به شرطی که روابط با مهاجران بر مدار ذهنی دیگری گردش می‌کرد» (approached in a different spirit). فارغ از این‌که ترجمه عبارت spirit به «روح» با کلمه «ذهن» تفاوت ماهوی دارد، به نظر می‌رسد که معلوف با بردن مسئله به ساحت ذهنی (روح) قصد آن دارد تا هویت را منوط به محور ذات و خودانتخابی معرفی و به مسئله عین و دیگری کم‌تر توجه کند، در صورتی‌که هویت وجوه و ابعاد غیرذهنی فراوانی دارد و نیازمند وجود دیگری است.

۶. بررسی و ارزیابی شکلی اثر

این اثر دارای اغلاط املائی فراوان، جملات ناقص، و پاراگراف‌های نیازمند ویرایش است و با تطبیقی ساده می‌توان مشاهده کرد که تمامی این موارد نگارشی و دستوری‌ای که در چاپ اول در سال ۱۳۸۹ درج شده است در چاپ سوم در سال ۱۳۹۴ و هم‌چنین در چاپ پنجم در سال ۱۳۹۷ نیز وجود دارد و ناشر به این موضوع توجهی نداشته است.

در سطح اغلاط املائی برای نمونه «توسل» در صفحه ۱۸ و «دوستان» در صفحه ۱۹ با فاصله تایپ شده‌اند یا عبارت «رسالت» در صفحه ۱۴۷ خط سوم به اشتباه «رسال» عبارت «پناهگاهی» در صفحه ۱۷۹ خط انتهای پاراگراف سوم به اشتباه «پناهنگاهی»، عبارت «تجدد» در صفحه ۸۴ به غلط «تجد»، عبارت «بشر» در صفحه ۴۹ در خط دوم به اشتباه «بشره» درج شده‌اند. مضاف بر این موارد، در برخی از جملات کلماتی جا افتاده‌اند؛ چنان‌که برای نمونه در پاراگراف دوم از صفحه ۴۷ در خط اول و دوم می‌خوانیم: «بسیاری از انسان‌ها زادگاهشان را ترک کرده‌اند و بسیاری دیگر بدون آن‌که آن را ترک گفته باشند، دیگر آن بازنمی‌شناسند». در انتهای این جمله حرف ربط «را» درج نشده است، به این ترتیب که خواننده شود «... دیگر آن را بازنمی‌شناسند».

فارغ از این‌که در سرتاسر کتاب با دو نگارش از هویت روبه‌رویم، آن‌چنان‌که گاهی این عبارت تشدید دارد و گاه بی آن نگاشته می‌شود (برای نمونه، در صفحه ۳۴ و پاراگراف اول خط ۵ هویت با تشدید و در همان صفحه در پاراگراف دوم بی تشدید است)، در جای‌جای کتاب عبارت‌های عربی را می‌بینیم، چنان‌که در صفحه ۵۱ عبارت «قلباً»، در صفحه ۵۲ عبارت «منبعد»، در صفحه ۶۱ عبارت «من حیث»، و ... وجود دارد.

در کنار اغلاط املائی، پاراگراف‌های متعددی در این اثر نیازمند ویرایش‌اند. برای مثال، در پاراگراف دوم از صفحه ۴۹ می‌خوانیم:

اگر در وضع روحی انسان مهاجر بیش‌تر تأمل کنیم تنها برای آن نیست که به‌دلیل شخصی این معما برایم آشنا است. هم‌چنین برای آن است که در این عرصه بیش‌سایر عرصه‌های تنش‌های هویتی می‌توانند به مرگ‌بارترین لغزش‌ها سوق دهند.

یا در پاراگراف دوم از صفحه ۱۰۵ می‌خوانیم:

آن‌چه را که در بالا بیان کردم با چشم غیرمسلح نیز می‌توان دید. جای تردید نیست که جهانی‌سازی شتابان در واکنش باعث تقویت نیاز هویت می‌شود. و هم‌چنین اضطراب وجودی ناشی از تغییرات آن‌چنان سریع نیاز به معنویت را تقویت می‌کند.

یا در خط آخر از صفحه ۱۰۶ می‌خوانیم: «بنابراین تعلق دینی به کدام سو زمان گذاشته می‌شود؟». در مواردی جملات فارسی نه‌تنها نیازمند ویرایش مجددند، بلکه معنای روشنی را نیز انتقال نمی‌دهند. چنان‌که در پاراگراف دوم از صفحه ۱۲۱ می‌خوانیم:

به‌موازات مبارزه برای عام‌گرایی ارزش‌ها، ضروری است که برضد همانندسازی فقیرکننده برضد برتری جویی ایدئولوژیکی یا سیاسی یا اقتصادی یا رسانه‌ای برضد هماهنگ‌سازی تحمیق‌کننده، برضد هرآن‌چه کثرت بیانی زبانی، هنری، فکری را دهن‌بند می‌زند. برضد هرآن‌چه که در راستای دنیای تک‌صدایی بچگانه است. یک نبرد برای دفاع از برخی رویه‌ها، برخی سنت‌های فرهنگی، اما نبردی هوش‌مندانه، سخت‌گیر، گزینشی، بدون ترس مفرط، و پیوسته باز به‌روی آینده.

۷. ارزیابی محتوایی و معرفت‌شناختی

در نگاهی کلی به متون مربوط به هویت، ما با دو سطح از گفتمان شناسایی روبه‌رو می‌شویم: در سطح اول بیان می‌شود که «خود» (self) اساساً امری اجتماعی است؛ درحالی‌که خود تاحدی به‌واسطه روابط اجتماعی ساخته می‌شود، نه این‌که به‌شیوه‌ای که لیبرالیسم مفروض می‌گیرد، از نظر منطقی مستقل از آن‌ها باشد. در سطح دوم، آن‌چه عدالت به‌حساب می‌آید وابسته به سنت‌ها و سبک زندگی جامعه‌ای خاص است، به‌شیوه‌ای که جماعت‌گراها مفروض می‌گیرند (تیلور ۱۳۹۰: ۳۵). امروز شاهد آنیم که لیبرالیسم براساس مفروض خود به فکر تغییر و تحول در منطقه خاورمیانه می‌افتد و جنگ ۱۹۷۵ لبنان متأثر از بخشی از این تغییرخواهی لیبرالیستی است.

بر اساس چهارچوب مفهومی *هویت‌های مرگ‌بار* وضعیت یادشده را می‌توان در قالب «کژشناسایی» (misrecognition) دیگران تعبیر و تفسیر کرد. این عدم شناسایی یا کژشناسایی می‌تواند شکلی از سرکوب و بی‌عدالتی باشد و مشخص، قوم، و ملتی را در هیئتی تحریف‌شده، بازگونه، و تقلیل‌یافته از هستی محصور کند. محروم کردن دیگران از شناسایی می‌تواند شکلی از سرکوب، تولید خشونت، و ترویج بی‌عدالتی به‌شمار آید. در این حالت، کژشناسایی نشان‌دهنده فقدان احترامی درخور است و جراحی دردناک بر پیکر قربانیانش وارد می‌آورد و «ازخودبیزاری» فلج‌کننده‌ای را بر آنان تحمیل می‌کند. در مقابل، شناسایی درخور صرفاً نوعی فروتنی نیست که باید نثار مردم کنیم، بلکه یکی از نیازهای اساسی انسانی است. بر اساس این صورت‌مسئله، چند سؤال درمورد ایده معلوف در *هویت‌های مرگ‌بار* بی‌پاسخ می‌ماند که در قالب نقد آرای او در این جا قابل طرح است.

اول: معلوف در جای‌جای این اثر هویت را بر مدار فردی و فردمحور تعریف می‌کند، چنان‌که می‌نویسد: «برای آن‌که خود را به‌زحمت نیندازیم اشخاص بسیار متفاوت را در یک مقوله جمع می‌کنیم و باز برای سهولت کار به آنان جنایت‌ها، اعمال جمعی، عقاید جمعی نسبت می‌دهیم» و می‌افزاید: «این نگاه ماست که اغلب دیگران را در بسته‌ترین تعلق‌هایشان حبس می‌کند و باز این نگاه ماست که می‌تواند آن‌ها را آزاد کند» (معلوف ۱۳۸۹: ۲۹). در حالی‌که «دیگری» در روند شکل‌گیری هویت چیزی کم‌تر از جایگاه «خود»ی ندارد. نویسنده در قسمت راه‌حل‌ها نیز به این «خود» محوری نظر دارد و می‌نویسد: «شیوه‌ای که آینده ما را رقم خواهد زد تا حدود زیادی به خود ما بستگی دارد» (همان: ۱۱۱)، در حالی‌که به‌نظر می‌رسد که دیگری، «غیریت دیگری»، و «دیگربودگی دیگری» (otherness of the other) جایگاه بالادستی را در این مورد دارد؛

دوم: «اگر در هر زمان میان مؤلفه‌هایی که هویت هر یک را می‌سازد نوعی سلسله‌مراتب وجود دارد، هرآینه این سلسله‌مراتب پایدار نیست و با زمان تغییر می‌کند و رفتارها را عمیقاً دگرگون می‌کند» (همان: ۲۱). البته «تعلق‌هایی که در زندگی هر شخص از اهمیت برخوردارند همیشه همان‌هایی نیستند که به‌عنوان تعلق‌های عمده شهرت دارند» (همان: ۲۲).

گاهی برایم پیش می‌آید به کاری که آن را بازبینی هویت می‌نامم بپردازم، هدف من این نیست که در خودم چند تعلق اصلی پیدا کنم و از ره‌گذر آن‌ها بتوانم خودم را بشناسم، بلکه من راه معکوسی را می‌پیمایم: در حافظه‌ام جست‌وجو می‌کنم تا تعداد هرچه بیش‌تری از مؤلفه‌های هویتم را از نهانگاهشان بیرون بیاورم، آن‌ها را دسته‌بندی می‌کنم، و هیچ‌کدام را هم انکار نمی‌کنم (همان: ۲۳).

به این ترتیب، معلوف با تکیه بیش‌ازحد بر خود هویت خویش را از منظر تلفیق توأمان «من» به‌علاوه «حافظه‌ام» منتج می‌کند و به نقش دیگری در شکل‌گیری هویت بهایی نمی‌دهد؛ سوم: مسئله دیگر آن است که معلوف بخش اعظمی از راه برون‌رفت از تولید و توسعه هویت‌های مرگ‌بار را به احساس، نمادها، رسانه، و بازنمایی منوط می‌کند و کم‌تر به مصادیق عینی‌ای چون بی‌عدالتی‌های اقتصادی و سیاسی اشاره می‌کند، چنان‌که می‌نویسد: «هویت قبل از هرچیز امری مربوط به نمادها و حتی مربوط به نموده‌است» (همان: ۱۳۴)، و «لازم است که هرکس بتواند اندکی خودش را با آن هم‌هویت بنداند، هیچ‌کس احساس نکند که تمدن درحال ظهور با او به‌نحو آشتی‌ناپذیری بیگانه و از گذر آن خصمانه است» (همان). او هم‌چنین توصیه می‌کند:

هر شهروند، به‌ویژه هر اقلیت، با تماشای تلویزیون در نام‌ها و در چهره‌هایی که روی پرده‌اش ظاهر می‌شوند باید بتواند خودش را بازشناسد و ببیند که به‌صورتی مثبت معرفی شده است تا احساس نکند که از اجتماع ملی ترد شده است (همان: ۱۳۶)؛

چهارم: معلوف بیان می‌کند:

چیزی نمانده بود که نام دوگانه‌ای به این جستار بدهم: هویت‌های مرگ‌بار یا چگونه پلنگ را رام کرد. چرا پلنگ؟ برای آن‌که پلنگ اگر آزار ببیند می‌کشد و اگر به‌حال خودش رها شود می‌کشد. بدترین حالت آن است که پس از مجروح‌کردن آن را در طبیعت رها کرد (همان: ۱۵۹).

بر مبنای نظر معلوف، میل هویت نباید نه سرکوب شود و نه پروار، بلکه با آرامش باید آن را مشاهده و بررسی کرد، فهمید، سپس مهار و رام کرد. البته مسئله این است که با چه وسایلی می‌توان پلنگ را در قلابه نگه داشت؟ که به این مورد در کتاب هویت‌های مرگ‌بار کم‌تر پرداخته شده است؛

پنجم: به‌نظر معلوف، «از زمان خودت را بشناس سقراط تا به فروید، با گذر از بسیاری از فلاسفه بزرگ، هویت پرسش اصلی فلسفه است» (همان: ۱۸)، درحالی‌که به‌نظر می‌رسد این خودت را بشناس در وهله اول دیگری را بشناس را بانگ می‌زند، زیرا این دیگری و نسبت با آن است که خود من را ترسیم می‌کند.

مضاف بر آن‌که «مسئله این است که هرگز نمی‌دانیم تأکید بر حق بر هویت کجا متوقف می‌شود و از کجا تعدی به حقوق دیگران شروع می‌شود ... جلادان دیروز به قربانیان امروز تبدیل می‌شوند و قربانیان دیروز به جلادان امروز» (همان: ۴۰-۴۱)؛

ششم: معلوف در تشریح وضعیت کشورها و نظام‌های سیاسی در جهان امروز می‌نویسد: «ما نه در سپیده‌دم عصر ملیت‌ها که در شام‌گاهش هستیم، و نه در سپیده‌دم انترناسیونالیسم، دست‌کم ... در شام‌گاهش هستیم» (همان: ۱۰۶). او در ادامه در تشریح دقیق‌تر این وضعیت می‌افزاید: «به عصر نوین ملت‌ها؟ به‌نظرم نه محتمل است و نه مطلوب، وانگهی احساس تعلق به یک کلیسای مشترک امروز مطمئن‌ترین ملاط ملی‌گرایی حتی برای آن‌هایی است که خود را لائیک می‌دانند» (همان). به‌نظر می‌رسد که معلوف با جانب‌داری از دوران پسادولت - ملت‌ها و به‌تبع آن پسامدرنیته به تأیید وجوه جهانی‌شدن اذعان دارد و از سوی دیگر گویا اشاره‌ای گذارا و کم‌رنگ به گذر زمان و دوره‌التزام به دین مشترک را نیز در فحوای جمله خود دارد؛

هفتم: تمامی تعلق‌های هویتی ما در دو دسته مؤلفه‌های هویتی ذاتی و مؤلفه‌های هویتی اکتسابی جای می‌گیرند؛ روشن است که مؤلفه‌های اکتسابی از جامعه‌ای به جامعه دیگر متغیرند و هویت هر انسانی نیز به‌واسطه جامعه‌ای که در آن است شکل می‌گیرد؛ اما مؤلفه‌های ذاتی هویت نیز براساس زمینه اجتماعی تفسیر و تبیین می‌شوند، آن‌چنان‌که رنگ پوست، جنسیت، و نژادی خاص در جامعه‌ای ارزش‌مند و در جامعه‌ای دیگر ضدارزش تلقی می‌شوند و هویت را نیز تحدید و تبیین می‌کنند.

نویسنده کتاب *هویت‌های مرگ‌بار* می‌نویسد: «ایده‌هایی که در طول تاریخ معتبر بوده‌اند لزوماً ایده‌هایی نیستند که در دهه‌های آینده می‌باید معتبر باشند. وقتی واقعیت‌های جدیدی ظاهر می‌شوند ما نیازمند بازنگری در نگرش‌ها و در عادت‌هایمان هستیم» (همان: ۳۴). بر این اساس، قدم اول این است که تصدیق کنیم عصر ما از لحاظ ویژگی‌های روابط میان اشخاص و نیز میان جامعه‌های انسانی و وسایلی که در اختیار داریم با گذشته قابل‌مقایسه نیست و برای گسستن از عادت‌های صدساله باید جرئت داشت.

نویسنده در انتها بیان می‌دارد که در انتظار نگران‌کننده‌ای به‌سر می‌برد، اما چند دلیل خوب هم برای امیدواربودن دارد و امیدواری وی نشئت‌گرفته از عواملی از این دست است: ۱. علم و پیشرفت؛ ۲. خروج پرجمعیت‌ترین ملت‌های دنیا از توسعه‌نیافتگی؛ ۳. توجه به تجربه اروپای معاصر در قالب اتحادیه اروپا در میان دیگر مناطق دنیا؛ و ۴. شروع سال شگفت‌انگیز ۲۰۰۸ و جلوس باراک اوباما چونان نماد، چونان شخصیت، بازگشت یک آمریکایی فراموش‌شده، و ... (معلوف ۱۳۹۱: ۲۵۵). اما امروز در سال ۲۰۲۱ باید پذیرفت که بسیاری از این امیدواری‌ها توان و قدرت تغییر وضعیت خاورمیانه را ندارند و هم‌چنان این منطقه درگیر جنگ و نزاع ملی و منطقه‌ای است.

۸. نتیجه‌گیری

در مجموع می‌توان بیان داشت که معلوف در هویت‌های مرگ‌بار ما را به نگرشی تازه فرامی‌خواند، بدین معنی که جوامع امروزی، به‌بهبانۀ این‌که تمام انسان‌ها زبان یگانه، مذهب واحد، یا رنگ هم‌سان ندارند، محکوم به خشونت با یک‌دیگر نیستند. می‌توان به‌دور از روحیۀ بسته و منزوی قومی و قبیله‌ای و هم‌چنین به‌دور از تلاش‌های غیرمنطقی برای یک‌سان‌سازی تمام انسان‌های روی زمین در کنار یک‌دیگر زیست. هم‌چنین، معلوف می‌پذیرد هیچ‌گونه «فرمول مشترکی» برای فرهنگ‌های مختلف وجود ندارد. هر هویت فرهنگی به شناخت دقیق و منحصربه‌فردی نیاز دارد که به ما امکان می‌دهد با آن به‌درستی و به‌شکل خاص و ویژه خود برخورد کنیم و نوع و چگونگی هم‌زیستی آن را در کنار فرهنگ‌های دیگر بیابیم. این شناخت لزوماً باید از درون آن فرهنگ منتج شود و بر برداشتی برون‌هویتی استوار نباشد و راه‌حل آن تأکید بر نمادهای هویتی به‌حاشیه رانده‌شده از طریق فرصت‌سازی است.

پی‌نوشت‌ها

۱. به‌دلیل تعدد ترجمۀ این اثر و دیگر آثار امین معلوف، لازم است گفته شود که تمامی ارجاعات در این پژوهش به ترجمۀ عبدالحسین نیک‌گهر از کتاب *هویت‌های مرگ‌بار* (۱۳۸۹) و ترجمۀ عبدالرضا هوشنگ مهدوی از کتاب *جنگ‌های صلیبی از دیدگاه اعراب* (۱۳۹۰) بازمی‌گردد.
۲. «آیا لازم بود که هر اجتماعی دولت اختصاصی خودش را داشته باشد؟ اما چه می‌توان کرد وقتی که چند اجتماع طی قرن‌ها در یک کشور با هم می‌زیسته‌اند؟» (معلوف ۱۳۸۹: ۹۳).
۳. سیاست‌مدار و شاعر برجسته دهۀ ۱۹۶۰.
۴. در سال ۲۰۲۰.
۵. آکادمی فرانسه چهل عضو دارد که همه آن‌ها به «نامیراها» معروف‌اند.
۶. کتاب *جنگ‌های صلیبی از دیدگاه اعراب* با دو ترجمه از عبدالرضا هوشنگ مهدوی (۱۳۹۰)، عبدالحسین نیک‌گهر (۱۳۹۳)؛ کتاب *سمرقند با سه ترجمه از محمد قاضی* (۱۳۷۹)، کاظم شیوارضوی (۱۳۷۶)، و هوشنگ مهدوی (۱۳۹۰)؛ کتاب *باغ‌های روشنائی با سه ترجمه از میترا معصومی* (۱۳۷۴)، ماه‌منیر مینوی (۱۳۸۷)، و حسین نعیمی (۱۳۹۳)؛ کتاب *هویت‌های مرگ‌بار* با دو ترجمه از مرتضی ثاقب‌فر (۱۳۸۷) و عبدالحسین نیک‌گهر (۱۳۸۹).
۷. کشور لبنان را به‌دلیل حضور چندین مذهب، قومیت، و زبان می‌توان الگوی کوچکی از خاورمیانه قلمداد کرد؛ کشوری که محل تولد معلوف است.

دیگری هست، پس هشتم؛ بررسی و نقد کتاب *هویت‌های مرگ‌بار* (شهاب دلیلی) ۱۱۹

۸. البته که در این میان نمی‌توان از تأثیر متغیرهای فرامنطقه‌ای قدرت‌های جهانی غافل شد؛ معلوف در دیگر آثار خود به‌درستی به این مسئله پرداخته است.

۹. اشاره معلوف در این‌جا به «توافق‌نامه مدارا» است که در آن زمان در امپراطوری عثمانی اعمال می‌شده است.

۱۰. هرچندکه به‌لحاظ دستوری در عبارت globalization پس‌وند ation به‌معنای وجود فاعل در انجام آن فعل است، این فاعل در زبان فارسی و به‌طور مشخص در عبارت «جهانی‌سازی» به‌معنای وجود سناریویی از پیش طراحی‌شده از سوی ابرقدرتی چون ایالات متحده مستفاد می‌شود، درحالی‌که در عبارت globalization این مدعا وجود نداشته است و مفاهیمی چون westernization و عباراتی از این دست گویای برداشتی هم‌سطح «جهانی‌سازی» اند و باتوجه‌به محتوای کتاب، معلوف نیز برداشتی این‌چنینی نداشته است.

کتاب‌نامه

اسولیان، نوئل (۱۳۸۸)، *نظریه سیاسی در گذار*، ترجمه حسن آب‌نیک، تهران: کویر.
اگی، والرائی (۱۳۹۱) «امین معلوف به‌روایت امین معلوف»، ترجمه عبدالحسین نیک‌گهر، *جهان‌کتاب*، ش ۲۷۶، فروردین و اردیبهشت.

تیلور، چارلز (۱۳۹۳)، *زندگی فضیلت‌مند در عصر سکولار*، ترجمه فرهنگ رجایی، تهران: آگاه.
معلوف، امین (۱۳۷۰)، «داستان‌هایم را براساس روایت‌های تاریخی می‌نویسم»، ترجمه رضا ناظمیان، *مجله کیهان فرهنگی*، ش ۷۶.

معلوف، امین (۱۳۷۴)، *باغ‌های روشنائی*، ترجمه میترا معصومی، تهران: گفتار.

معلوف، امین (۱۳۷۶)، *سمرقند*، ترجمه کاظم شیوارضوی، تهران: داستان.

معلوف، امین (۱۳۷۹)، *سمرقند*، ترجمه محمد قاضی، تهران: زرین.

معلوف، امین (۱۳۸۷)، *باغ‌های روشنائی*، ترجمه ماه‌منیر مینوی، تهران: بهجت.

معلوف، امین (۱۳۸۷)، «نه آزاد و نه خوش‌خدمتی: هویت، پلنگی که باید رام بماند»، ترجمه مرتضی ثاقب‌فر، *مجله رشد آموزش مشاور مدرسه*، ش ۱۲، تابستان.

معلوف، امین (۱۳۸۹)، *هویت‌های مرگ‌بار*، ترجمه عبدالحسین نیک‌گهر، تهران: نشر نی.

معلوف، امین (۱۳۹۰)، *جنگ‌های صلیبی از دیدگاه اعراب*، ترجمه عبدالرضا مهدوی، تهران: میزان.

معلوف، امین (۱۳۹۰)، *سمرقند*، ترجمه هوشنگ مهدوی، تهران: مروارید.

معلوف، امین (۱۳۹۱)، *دنیای بی‌سامان*، ترجمه عبدالحسین نیک‌گهر، تهران: نشر نی.

معلوف، امین (۱۳۹۳)، *باغ‌های روشنائی*، ترجمه دکتر حسین نعیمی، تهران: ثالث.

معلوف، امین (۱۳۹۳)، *صخره تانیوس*، ترجمه شهرنوش پارس‌پور، تهران: ثالث.

۱۲۰ پژوهش‌نامه انتقادی متون و برنامه‌های علوم انسانی، سال بیست‌ویکم، شماره ششم، شهریور ۱۴۰۰

معلوف، امین (۱۳۹۵)، بندرهای شرق، ترجمه داوود دهقان، تهران: روزنه.

معلوف، امین (۱۳۹۷)، سرگشتگان، ترجمه حمیدرضا مهاجرانی، تهران: روزنه.

ملاعباسی، محمد (ویراستار) (۱۳۹۴)، لیبرالیسم و مسئله عدالت، تهران: ترجمان.

نظری‌منظم، هادی (۱۳۹۵)، «تصویر ایران در رمان سمرقند اثر امین معلوف»، فصل‌نامه علمی - پژوهشی پژوهش‌های ادبیات تطبیقی، دوره ۴، ش ۴، زمستان.